

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۵۶

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۱۱/۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## ۵- مشتق

پرسش: سؤال اول گفته‌اند اگر روایتی یا روایاتی یک بخشی‌اش شعار بشود و مثلاً یک بخشی‌اش شعار نشود، آیا فقط همان قسمتی که شعار شده سند نمی‌خواهد یا کل قضیه؟ اتفاقاً در مورد بحث خودمان این را داریم که الاسلام يجب ما قبله. این شده شعار؛ اما فرض کنید «الهجرة تجب ما قبلها» یا در خود روایات الاسلام يجب ما قبله قبلش یک چیزهایی هست که فلانی چه کار کرد؛ بعد آمد مدینه یا مکه پیش پیامبر، چه گفت و چه شنید.

پاسخ: توجه داشته باشید فضلاً، اگر روایتی به تعبیر ما بشود از شعائر فقط همان بخش از شعائر بودنش کافی است و الا جزئیات دیگر نیاز به جبر ضعف سند دارد و حرف هایی که هست. در واقع قدر متیقن از مقدار شعار است.

پرسش: اگر ما تا قرن پنجم یا ششم هیچ اثری از یک روایت در تراث دینی خود نمی‌بینیم، اما یک دفعه در قرن ششم یک کتابی مطرح می‌کند و فرض کن آن کتاب کتاب مشهوری است و نویسنده آن مشهور است و یک دفعه می‌بینید در اوساط اسلامی یا شیعی پخش می‌شود، [تکلیف این روایت چیست؟].

پاسخ: معلوم است این منظور ما نیست. اگر روایتی منقطع الاول (تعبیر ما) باشد و یک دفعه فلان قرن پیدا شده باشد، کفایت نمی‌کند. کار سختی هم نیست. انسان ممکن است تراث گذشتگان را بررسی کند بفهمد از کی آمده. خب آن اعتبار ندارد. بله، بله، اگر فرض کنید یک روایتی در یک زمانی از یک منبع معتبری پیدا بشود ... می‌دانید در دوران شکوفایی حوزه حله، بعضی از علمای ما به یک منابعی دست پیدا کردند که منابع معتبر می

رسید به صدر اسلام. حالا اگر رجالی‌اش هم معتبر نبود، جهات وثوق‌آوری‌اش کافی بود. آن یک حرف دیگر است. آن یک استثنا است. باز نه از باب شعار؛ از باب خودش. می‌خواهم عرض کنم اگر یک چیزی را شما در یک قرنی دیدید، فوری نگویید این مربوط به قرن ششم است؛ قرن هفتم است. باید ببینید از کجا پیدا شده. یک دفعه جناب میرزای نوری می‌فرماید که من از یک سیدی از هند آمد، یک چیزی آورد، گفت این‌ها اعتبار ندارد؛ ولی اگر قابل اعتبار باشد حساب دیگری دارد.

باز هم اگر دوستانی مطلبی دارند، مطرح کنید؛ چون این بحث تازه دارد مطرح می‌شود؛ یعنی خود ما که جایی نه دیدیم و نه شنیدیم. ظاهراً چیز جدیدی است. طبیعتاً باید پخته بشود؛ ورزیده بشود؛ به قول معروف ورز ببیند؛ ورز بخورد. حالا ممکن است بعضی استقبال کنند؛ بعضی نکنند. برای من آنچه مهم است این است که از این طریق ما وسیله‌ای پیدا می‌کنیم برای زنده کردن برخی روایات که آچار فرانسه است در دست علما و به نظر ما درست هم هست؛ ولی یک دفعه رمی به ضعف سند می‌شود.

بله، یک مطلب دیگر هم دوستان بیان کرده‌اند این را هم بگویم. بعضی وقت‌ها در تراش ما روایاتی هست که از غیر محیط اسلام آمده در اسلام. من مطمئن نیستم الناس مسلطون علی اموالهم، اولین بار پیامبر فرموده باشند. این‌ها بعضاً قواعدی بوده در غیر محیط اسلام. حالا محیط‌هایی که یک نوع تمدن داشته‌اند؛ محیط روم، محیط یونان، محیط ایران. ممکن است این‌ها چیزهایی باشد که از غیر اسلام آمده در محیط اسلام. خب بیاید. اتفاقاً من مواردی را در باب دیات سراغ دارم که وقتی دقت کردیم، جستجو کردیم دیدیم این یک قاعده‌ای در روم بوده و اسلام هم پذیرفته. این را وجه ضعف روایات شعارگونه قرار بدهیم. بگوییم الناس مسلطون چون الناس دارد، این از غیر محیط اسلام آمده در اسلام حالا حرف‌هایی که زده‌اند. خب می‌خواهید چه بگویید؟ می‌خواهید بگویید این حکایت از ضعف روایت می‌کند؟ برعکس، این حکایت از قوت روایت می‌کند که معلوم است یک مسئله جهانی است؛ نه یک مسئله فقط دینی. بگذریم.

در ارتباط با قاعده جب مطالبی بیان شد. بعضی از فضلا پیام دادند سؤال کردند. بنا شد که ما بحثمان قاعده جب نباشد. قرار شد که یک سری مطالعه کنید خودتان در متونی که هست؛ ما فقط از باب همین استدلالی که بعضی‌ها کرده‌اند گفته‌اند آن سه نفر بعد از اسلام دیگر مثلاً کفر نورزیدند و الاسلام یجب ما قبله، ما این را پاسخ بدهیم؛ و الا آیا قاعده جب فلان‌جا جاری می‌شود یا نمی‌شود، گرچه من اشاره کردم، ولی دیروز هم گفتم به کتاب‌های دیگر مراجعه کنید. مثلاً این قسمت که ما وارد شدیم، به نظرم هیچ کدام از آقایان که قاعده جب را

بحث کرده‌اند وارد نشده‌اند. شاید مناسب هم بود بحث می‌کردند؛ ولی نکردند؛ همین شبهه‌ای که رشیدالدین میبیدی مطرح کرد. شاید قبل از میبیدی هم مطرح بوده. ما این را خواستیم بگوییم. حالا اجازه بدهید من امروز دیگر بحث را تمام کنم و بحث جدیدی شروع کنیم.

قاعدهٔ جب و روایات جب مسلم تکوین را نمی‌تواند بگیرد. نمی‌خواهیم از سر تعصب [سخن بگوییم]. واقعاً می‌خواهیم بی‌طرفانه صحبت کنیم. آیا قاعدهٔ جب دلالت می‌کند که ماهیت شخص با اسلام عوض می‌شود؟ اگر عوض می‌شد که این مصیبت‌ها را بعد از رحلت پیامبر نداشتیم. تازه محض اسلام؛ یعنی پیامبر بخواهند بگویند که اگر کسی مثلاً لیاقت امامت ندارد، لیاقت خلافت ندارد، به محض این‌که اسلام آورد، لیاقت پیدا می‌کند، شرایط امامت را پیدا می‌کند، نمی‌دانم رشیدالدین میبیدی، صاحب تفسیر، می‌خواهد همین حرف را بزند؟ بحث سر این است که این کسانی که داعیه‌دار خلافت بعد از پیامبر شدند، دامنه‌شان به عبادت و ثن و صنم آلوده بود و لیاقت این جهت را نداشتند تکویناً. بعد بگوییم اسلام یجب ما قبله. اگر بگوییم به محض اسلام (حالا کسی اسلام بیاورد و بعد منقلب بشود، ممکن است بعضی از لیاقت‌ها را پیدا کند؛ توفیق هدایت الهی را پیدا می‌کند. آن‌ها درست است؛ اما در قاعدهٔ جب بحث سر محض اسلام است.) تمام بی‌لیاقتی‌ها تبدیل می‌شود به لیاقت، تمام عدم‌ظرفیت تبدیل می‌شود به ظرفیت. بله، گناه عبادت صنم و وثن، بگوییم نادیده گرفته می‌شود. ما این را حرفی نداریم. یک کسی عبادت صنم کرده، عبادت وثن کرده، بعد هم مسلمان شده و بعد از مدتی هم مرده. ما نگران باشیم که خداوند با آن گناهش چه می‌کند. حالا آن را هم البته ما حرف داریم. در بحث بعدی عرض می‌کنم. بگوییم که الاسلام یجب ما قبله، التوبهٔ تجب ما قبلها، الهجرةٔ تجب ما قبلها؛ اما این‌که بگوییم بی‌لیاقتی لیاقت می‌شود، این کار هیچ‌کس هم نگفته. قاعدهٔ جب دلالت نمی‌کنند و بحثی که امام علیه السلام دارند و به نظرم خود پیامبر هم ... چون این روایت از پیامبر هم هست؛ البته نه راجع به آن سه نفر. خود پیامبر هم دارند کسی که ظالم است یا عابد وثن است، لایصلح ان یكون اماماً. تعبیر را دقت کنید. در روایت باز هست: لا اجعله اماماً. من او را امام قرار نمی‌دهم. اگر این طور باشد، طبیعتاً ربطی به آن بحث جب و بگوییم جبران می‌شود ندارد.

بنابراین مطلب ما این شد که روایت و قاعدهٔ جب ناظر به تکوین نیست و محض اسلام تکویناً چیزی را عوض نمی‌کند؛ آن هم برای امامت. من نمی‌خواهم خیلی وارد بحث بشوم. متأسفانه بعد از رحلت پیامبر، چون امامت رسید به دست کسانی که شرایط را نداشتند، مدرسهٔ ثقیفه سعی کرد شأن امامت را بیاورد پایین. حتی گاهی شأن پیامبر را آوردند پایین. شأن پیامبری آمد پایین که بعد شأن امامت بیاید پایین و بعد امثال حجاج بن یوسف

تقفی هم اگر امام شد بشود؛ یعنی این طور شد. یزید بن معاویه هم اگر خلیفهٔ مسلمین شد بشود. یعنی تنزل دادند و الا اگر امامت را ما با فرهنگ شیعی اش که برخاسته از قرآن است نگاه کنیم طبیعتاً این ها دیگر لیاقت را ندارند؛ یعنی کسی که یک آن دامنش به عبادت بت آلوده بشود، دیگر لیاقت ندارد.

یک چیزی که من ندیدم باز به نظرم قابل دقت است این است که خدای متعال در جواب جناب ابراهیم علیه السلام فرمود: لانیل عهدی الظالمین. جناب ابراهیم! تو سؤال می کنی که امامت به ذریه ات می رسد یا نه یا درخواست می کنی (بعضی سؤالات در واقع درخواست است.)؛ ولی من امامتم را به ظالم نمی دهم. آیه این را ندارد. آیه بیانش بیان تکوین است. لاینال عهدی الظالمین؛ امامت من به ظالم نمی رسد؛ نه این که من نمی دهم. اگر فرموده بود من نمی دهم، این نفی اقتضا نمی کرد؛ مگر متوسل می شدیم به حکمت الهی می گفتیم نفی اقتضا هم می کند؛ ولی خدا نمی دهد، معلوم است اقتضا ندارد؛ ولی صراحتی مثل لاینال را نداشت. آیه لاینال است؛ یعنی اصلاً عهد من به ظالم نمی رسد؛ نه این که من نمی دهم. تناسبی بین این مقام و شخص ظالم نیست؛ نفی تناسب است؛ نفی مناسبت است؛ همانی که در روایت می آید: لایصلح ان یكون اماماً.

من دیدم که در بعضی از یادداشت هایم این را هم دارم. من یک چیزی یادداشت کرده ام در این جا. شاید از درس شیخ استاد ما بوده یا جایی دیگر، نوشته ام که وقتی جناب ابراهیم آن درخواست «و من ذریتی» را می کند، شکی نیست که جناب ابراهیم راجع به ظالم که درخواست نمی کند؛ چون خداوند فرمود: و لاتخاطبونی فی الذین ظلموا. البته این آیه را خداوند به جناب نوح فرمود. جناب نوح! در مورد ظالم با من صحبت نکن؛ درخواست نکن. شاید منظور پسر نوح بود دیگر. پسر از ظالمین بود دیگر. قرآن فرمود جناب نوح! حواست باشد. شما پیامبر هستی. فی الذین ظلموا، لاتخاطبونی. جناب ابراهیم بعد از نوح است. طبیعتاً از این مسائل خبر دارد. پس ابراهیم راجع به الذین ظلموا درخواست نمی کند. این شبیه همان حرف آقای بادکوبه ای است؛ متنها فرق دارد با آن جا. یک وقت نگویید این همان است. حواستان باشد. جناب ابراهیم راجع به ظالم از خدا درخواست نمی کند. ظالم کافر مسلمان نشده است یا کافر مسلمان شده؟ سؤال می کنیم. آیا جناب ابراهیم می آید راجع به کافر مسلمان نشده که عین ظلم و ظالم است تقاضا کند؟ پس درخواست ابراهیم بر می گردد به ظالم مسلمان شده و آقای رشیدالدین میبیدی، آقای فخر رازی، آقای دیگر، آقای که فرض می کنیم انصاف داری، سؤال ابراهیم راجع به این ها است؛ یعنی ظالم مسلمان شده؛ عابد و ثنی که مسلمان شده. راجع به این آیه می گوید لاینال عهدی الظالمین؛ نه کافری که مسلمان هم نشده. متوجه شدید چه شد؟ سؤال ابراهیم از ظالم علی الاطلاق که نیست؛ یا ظالمی است که

مسلمان نشده؛ یا ظالمی که مسلمان شده. ظالمی که مسلمان نشده که جناب ابراهیم درخواست نمی‌کند. و لاتخاطبونی فی الذین ظلموا. پس حتماً راجع به کافری که مسلمان می‌شود، راجع به این آدم قرآن می‌گوید لاینال عهدی الظالمین.

خیلی عجیب است. یک جا ابراهیم درخواست دنیا می‌کند برای مکه و اهل مکه. ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝۱۲۶﴾. در این آیه‌ای که تلاوت شد، جناب ابراهیم برکت را تقاضا می‌کند برای مکه و مؤمنان مکه. خدا وقتی می‌خواهد بگوید من اجابت کردم، می‌گوید ابراهیم تو گفתי اهل مکه، یعنی مؤمنان مکه و من کفر. من به کفار هم می‌دهم. یعنی اگر یک بت پرست، یک مشرک در مکه باشد، او هم از نعمت های خدایی بهره‌مند می‌شود. لذا می‌بینید که در طول تاریخ مکه همیشه سرزمین نعمت بوده. شاید جایی در دنیا به بدآب و هوایی و گرفتگی و کوهستانی بودن مکه نباشد. الان هم شما مشرف می‌شوید مکه، همه‌اش کوه است. فقط کوه‌ها را شکافته‌اند و یک راه‌هایی باز کرده‌اند. شما بدون این تونل‌ها و کانال‌ها حساب کنید مکه را. یعنی بروید هزارسال یا دوهزار سال پیش مکه، ببینید مکه چه بوده است؛ ولی عجیب این است که همیشه به برکت دعای شیخ الانبیا ابراهیم، همیشه بابرکت بوده. برکت هم فقط شامل مؤمنان نشده؛ مشرکان قریش، بت پرستان همیشه بهره‌مند بوده‌اند. پس معلوم است این ابراهیم وقتی درخواست می‌کند درخواست برای مؤمنان است؛ اما خدا می‌فرماید من دنیا را به من کفر هم می‌دهم. آن‌جا دعای ابراهیم مستجاب می‌شود؛ در یک شعاع وسیع‌تری. مثل این که آدم دعا کند بابای من را شفا بدهد؛ مثلاً بگویند ما همه مریض‌ها را به برکت دعای تو شفا می‌دهیم؛ ولی این‌جا وقتی درخواست می‌کند، خداوند سخت مقاومت می‌کند؛ می‌ایستد؛ می‌فرماید لاینال عهدی الظالمین.

یک نکته دیگر هم بگویم. چه قدر دوست دارم این را هم دقت کنید که گم نشود بعد از یک بحث طولانی. معمولاً بحث وقتی می‌شود یک مقدار آدم خسته می‌شود و می‌خواهد بگذرد؛ ولی مطمئن باشید که سعی می‌کنیم ما با کمترین فرصت بحث را برگذار کنیم. ابتدای یک خاطره تاریخی بگویم. وقتی سران نازی را محاکمه می‌کردند (می‌دانید که خیلی از این‌ها محاکمه شدند. خود هیتلر که خودکشی کرد و رفت جهنم.) این‌ها با یک مشکلی مواجه شدند که نازی‌ها طبق دستور مافوق یا من فوق این کارها را می‌کردند و اصلاً قانون کشورشان بوده. اگر مثلاً یک فرمانده لشکری، فرمانده گردانی، حتی یک سربازی یک دستوری را از مافوق بگیرد و اجرا بکند، قانون کشورش هم باشد، فرض کنید بگویند فلان افراد را دستگیر کردید مثلاً با اعتقاد یهودی بودند، اعدام کنید، با این حساب ما این‌ها را چرا محاکمه کنیم؟ این‌ها دستور بوده دیگر. قضات دادگاه که رسیدگی می‌کردند به پرونده

این‌ها به این نکته متوسل شدند: درست است که بعضی وقت‌ها قانون کشور کذا و کذا یا دستور مافوق کذا و کذا، اما بعضی جنایات، انسان نباید به هیچ قیمتی مرتکب بشود و نمی‌تواند بهانه کند قانون کشور را؛ نمی‌تواند بهانه کند: المأمور معذور و لذا بر همین اساس گفتند این‌ها عقلشان که بود. عقلشان که درک می‌کرد. این‌که مثلاً یک آدمی را زنده زنده بسوزانی و بعد هم بگویی دستور کشور است و دستور فلان است. غلط کرده کشور این را گرفته. غلط کرده مثلاً فرمانده این را گفته. نهایت خودت را از بین می‌برند. خب ببرند.

این نکته گاهی برای من الهامی شد که ما در مواردی اگر چیزی مثلاً قبح جهانی دارد، قبح عقلی مسلم دارد، این‌طور موارد را ما دیگر در بحث خودمان مشمول قانون جب ندانیم. مثلاً یک کسی جنایت‌کار است. انسان‌های زیادی را کشته. دست به کشتار زده قبل از اسلام. بعد می‌آید می‌گوید من مسلمان شدم. انا مسلم. آیا نسبت به آن جنایات بگوییم الاسلام یجب ما قبله؟ تکرار می‌کنم: جنایاتی که عقل مسلم درک می‌کند و هیچ بهانه‌ای انسان برای آن‌ها ندارد. برای ما قدری قابل تأمل است. نمی‌خواهم شما الان این پرونده را ببندید. فقط این پرونده را باز کنید. این پرونده را باز کنید. این قرائت جدید هم که گفتیم این است. آن بالایی که قرائت جدید نبود. ما نسبت به بعضی از جنایات‌ها و کارها ممکن است قاعده جب را اجرا نکنیم. چرا، اگر دلیل دیگری داریم ما روی سر می‌گذاریم؛ روی چشم می‌گذاریم؛ ولی به صرف قاعده جب این‌طور مسائلی که قباحت عقلی دارد، شناخت عقلی دارد، فطرت انسان ابا می‌کند ... شما نگاه کنید در همان زمان جزیره العرب ادیان ابراهیمی بوده، یهود بوده، مسیحیت بوده؛ اما یک کسی همه این‌ها را کنار بگذارد و برود بت پرستد، ... این‌ها بت پرست بودند دیگر. بعد هم آن شاعر چه می‌گوید؟ می‌گوید که ربی که حیوان بر او ادرار می‌کند. روباه‌ها بر آن بول می‌کنند. این‌طور چیزها را نباید راحت بگوییم که الاسلام یجب ما قبله. فقط این‌جا یک مشکلی هست.

فقط من در پراگماتر بگویم این را؛ ادامه بدهم. شبیه این را می‌دانید ما کجا می‌توانیم بگوییم؟ در برخی جنایاتی که قبل از بلوغ هم یک کسی درک کند. می‌خواهم ثمره فقهی‌اش را برایتان بگویم. آقایان معمولاً می‌گویند شرط تکلیف چیست؟ بلوغ. بلوغ هم که یا سن است یا آن دو علامت دیگر و با خانم‌ها سه علامت می‌شود؛ ولی آیا می‌توان نسبت به بعضی از جرائم، حرمتش را، سن بلوغ را ببریم زیر سؤال؟ فرض کنید یک جوانی است یک هفته مانده به بلوغش. اتفاقاً بیست بالغ را می‌برد لب جوی و تشنه بر می‌گرداند. این مثلاً می‌تواند بعضی کارها را بکند مثلاً. بعد هم بگوییم رفع القلم عن الصبی. مخصوصاً در این یک هفته‌ای که مانده که بالغ بشود، بگوید فرصت را غنیمت بشماریم. فرض کنید سرش می‌شود. فرصت را غنیمت بشمارد. کار کنید. اگر هم یک جایی می‌بینید اگر بگویید فوری تکفیرتان می‌کنند، نگویند. داعیه‌ای ندارید که همه حرف‌ها را همه‌جا بزنید که؛ اما بالأخره این یک نکته است که شرطیت بلوغ را ما نسبت به بعضی از کارها زیر سؤال ببریم. حالا برای این که آستین ما کهنه

است، به نظرم در کلمات آقای نایینی هم هست. آنجا که پناه ببریم دیگر بعضی افراد حریم نگه می‌دارند. در ذهنم است که من یک زمانی در کلمات آقای نایینی هم دیده باشم؛ ولو البته ما ابایی نداریم. تجربه نشان داده که اگر چیزی به ذهن ما برسد، عرض می‌کنیم. لذا آنجا هم این چیزهایی که عقل مسلم درک می‌کند و مرتکب می‌فهمد و تشخیص می‌دهد، ممکن است بلوغ را نسبت به آن‌ها کنار بگذاریم. اگر تکلیف باشد بگوییم واجب است. اگر حرمت باشد بگوییم حرام است. نمی‌دانم آشنا هستید یا نه، می‌دانید که نسبت به بچه‌ای که می‌خواهد تازه بالغ بشود، آقایان می‌گویند فرض کنید که بنا است فردا صبح بالغ بشود. هنوز هم نه وضو یاد گرفته، نه نماز یاد گرفته، شب هم هست، فردا صبح هم بالغ می‌شود. ببینید چه قدر تلاش می‌کنند که درست کنند این چه می‌شود. چون اگر یاد نگیرد نماز صبحش خراب می‌شود. اگر بگوییم یاد بگیر، می‌گوید من هنوز بالغ نشده‌ام. چه بگوییم به این بچه؟ بگوییم پا شو و بر تو واجب است؟ خب بلوغ شرط است. بگوییم برای تعلم نسبت به بخشی که اگر یاد نگیرد در وقت واجب از او فوت می‌شود، اولین نماز صبحش قضا می‌شود... یعنی خراب می‌شود. بلد نیست دیگر. تازه فردا می‌خواهد برود یاد بگیرد. چه بسا دو سه روز طول می‌کشد تا یاد بگیرد. خب این نماز دو سه روزش چه می‌شود؟ این‌ها نکاتی است که ساده نیست. نباید ساده بگیریم. باید یک تأمل بکنیم. ممکن است ما این طور موارد دیگر شرطیت بلوغ را برداریم و بگوییم این مقدار از شرطیت بلوغ صادق نیست.

حالا چه می‌خواستیم بگوییم؟ ربطش با مطلب چیست؟ ممکن است ما نسبت به بعضی از گناهان، بعضی از جنایات که عقل انسان درک می‌کند، این‌ها را نگوییم الاسلام یجب ما قبله. ان قلت که برخی از روایات همین قاعده جب مربوط به کسانی است که قبل از اسلام آدم کشته بودند. مغیره نقل می‌کنند که آدم کشته بود. فکر می‌کنم در پاورقی باشد. ص ۲۴۲ را نگاه کنید: عن بعضهم خبر اسلام مغیره بن شعبه و غدره برفقائه من بنی مالک. این‌ها قبل از اسلام چه بودند؛ بعد از اسلامشان هم بدتر شدند که بهتر نشدند. حيله‌ای که زد نسبت به رفقاییش، همراهانش از بنی مالک و قتلهم. این‌ها را کشت و سلبهم اموالهم و فراره الی المدینه. آمد مدینه. شاید زندگی‌اش در مدینه بوده و عرضه اموالهم علی رسول الله. اموال را هم عرضه کرد بر رسول خدا. شاید آن‌ها چون مسلمان نبوده‌اند این مغیره فکر می‌کرد که حالا پیغمبر می‌گوید دستت درد نکند. خوب کردی. هم چند کافر را کشتی، هم به بیت المال داری کمک می‌کنی؛ اما نگاه کنید: و ابائه عن اخذه. پیامبر ابا کرد از اخذ آن‌چه که آورده بود و قال لآخر فی غدر. در حيله، در کلک، خیانت خیری نیست. ما ماکیاولیست نیستیم که بگوییم هدف وسیله را توجیه می‌کند. تو کلک زدی. حيله زدی. ولکن قبل اسلامه. اسلامش را قبول کرد و قال الاسلام یجب ما قبله. ظاهراً مثلاً برای همین چیزها بوده دیگر. سلب اموال و این‌ها یا آدم کشته، حضرت فرمودند الاسلام یجب ما قبله. کسی مثلاً بگوید این روایت اصلاً موردش قتل است. من این‌جا سه توجیه کرده‌ام. برگه را نگاه کنید. آخرهای صفحه رسیدیم: و ان ورد فی بعض روایات الباب ما قد یستفاد منه خلاف ذلک (قبلش من گفته‌ام اسلام بعضی

از گناهان خیلی شنیع را جب نمی‌کند؛ یعنی دبه در آوردیم. اگر در بعضی از روایات وارد شده، فهو اما مؤول بعدم عدها فی تلک الازمنه من القبائح کتقیحها الیوم (اصلاً واقعاً کلک و سلب اموال و کشتن آن زمان مثل الان نبوده. دیده‌اید در تاریخ که می‌گوید فوری شمشیر کشید و گردنش را زد. شما حاضر نیستید گردن ملخ را این‌طور بزیند. حالا شما می‌گویید چون ماها خیلی نازک نارنجی شده‌ایم؛ ولی نه الان هم این‌طور نیست که راحت ... از سیاست‌مداران جنایت‌کاری که داریم متأسفانه در دنیا دارند حکومت می‌کنند، اما مثل الان نبوده. یا بگوییم که مطرح و یرمی بضعف سنده. بگوییم این‌ها ثابت نیست. آقایان نکته هست در این‌ها. ما قاعده‌جب را دفاع کردیم؛ اما از تمام جزئیات دفاع نکردیم. این‌که مغیره بن شعبه این کار را کرده باشد؛ آمده باشد مدینه پیغمبر قبول نکرده باشند این یک روایت است. حواستان باشد اگر یک چیزی اصلش قبول شد معنایش این نیست که هر بند و بیلی هم دارد قبول می‌شود. آن‌ها سند می‌خواهد. آن‌ها جبر ضعف سند می‌خواهد که هیچ‌کدامش را هم نداریم. پس یا می‌گوییم آن زمان خیلی قبیح نبوده؛ یعنی روایت را کنار می‌گذاریم. و اما یحمل علی قضیه خاصه و حکم او عفو سلطانی که طبیعتاً به درد قانون و قاعده نمی‌خورد.

هذا تمام الکلام راجع به قاعده جب و آن شبهه و جواب شبهه و آن هم بحث مشتق. ما دو کار می‌توانیم فردا بکنیم. یک سری بحث‌ها در کفایه هست هنوز ادامه بحث مشتق، آن‌ها را یک اشاره بکنیم و بعد برویم سراغ ذی المقدمه. می‌دانید که ما تا حالا بحثمان در مقدمات بوده. بحث مشتق هم جزء مقدمات اصول است. ما یک سال که فلسفه اصول گفتیم. تا حالا امسال و سال گذشته مقدمات اصول.

الحمد لله رب العالمین.